

مهديه آتشگه^۱

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد، گروه تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سیستان و بلوچستان، ایران.

عوامل زوال حکومت‌ها از دیدگاه قرآن؛ نمونه‌ی تاریخی، حکومت صفویه

چکیده

هر حکومت در طول حیات خود مراحل را طی می‌کند و در پایان به سراشیبی انحطاط می‌افتد، مرحله‌ای که به عقیده‌ی برخی محققان، هر حکومت ناگزیر از گذشتن از آن است و این مرحله آخرین مرحله‌ی حیات حکومت‌ها محسوب می‌شود؛ اما این بدان معنا نیست که انحطاط، بدون دلیل و ناگهانی رخ دهد؛ بلکه هر حکومت به خودی خود و بر اساس ویژگی‌های حکومت‌ها، خود به خود زمینه‌های زوال را فراهم می‌آورد و در نتیجه‌ی آن عوامل منحل می‌شود. عوامل سقوط در خود حکومت‌ها نهفته است؛ در نظام‌های اجتماعی، در فکر مردم و حکام و در اخلاق و رفتار آن‌ها و هرگونه تغییر منفی در آن‌ها زمینه‌ی نابودی را فراهم می‌آورد. آینده‌ی قرآن، حکومت‌های بسیاری را به ما نشان می‌دهد که هر کدام با وجود عواملی نابود شده‌اند و آن علل و عوامل را برای عبرت آیندگان یادآور می‌شود؛ عواملی که در طول تاریخ تکرار می‌شوند و حکومت‌های بسیاری به آن گرفتار آمده و نابود می‌شوند. نمونه‌ی آن حکومت صفویه است؛ که قرن‌ها پس از ثمود، عاد، لوط، فرعون و دیگران با همان عواملی نابود شد که حکومت‌های نامبرده، نابود شده بودند؛ عواملی مانند ظلم، فساد، غرور و تفاخر، اختلاف‌های داخلی و تفرقه و عدم اطاعت از رهبر.

^۱.atashgah2000m@yahoo.com

نگارنده در این نوشتار، نخست به بررسی عوامل زوال در قرآن پرداخته و پس از بیان آن‌ها، این عوامل را در حکومتی ایرانی مورد بررسی قرار داده است تا مشخص شود، دلایل گوناگونی که قرآن برای زوال حکومت‌ها عنوان می‌کند قابل تعمیم در سایر حکومت‌ها نیز می‌باشد یا خیر. نمونه‌ی تاریخی انتخاب شده در این مقاله، حکومت صفویه می‌باشد.

واژگان کلیدی:

قرآن، حکومت صفویه، ظلم، فساد، فرقه.

مقدمه

موضوع و محتوای این مقاله، پیرامون عوامل زوال حکومت‌ها، بر اساس شواهد قرآنی می‌باشد. آن عواملی که در نابودی حکومت‌ها مؤثر بوده‌اند و در قرآن بیشتر بر روی آن‌ها تأکید شده است. البته باید به این مسأله توجه شود که حکومت در قرآن با عنوان قوم آمده است و به نام رهبران آن‌ها که یا پیامبران بودند یا حاکمان جبار، نامگذاری شده است؛ مثل قوم لوط، قوم موسی، قوم فرعون و مانند آن‌ها. اهمیت موضوع از آن جا آشکار می‌شود که در نابودی حکومت‌ها عوامل مشترکی به چشم می‌خورد؛ پس این نیاز احساس می‌شود که به شناسایی این عوامل بپردازیم تا در آینده دوباره به آن‌ها دچار نشویم و تاریخ، آینه‌ای باشد که به کمک آن خطاها را به وضوح ببینیم و تکرار تاریخ برای ما تکرار خطاهای گذشتگان نباشد. هم‌چنین از آن جا که قرآن شش مرتبه دستور به سیر در ارض داده است و پنج مورد آن به منظور عبرت گرفتن از گذشتگان می‌باشد، ضروریست ما نیز در قرآن و در زمین سیر کنیم تا بدانیم عاقبت و پایان کارما چگونه خواهد بود؟

روش بحث، روش علی معلولی است؛ بیان عواملی که در قرآن برای زوال حکومت‌ها بیان شده‌اند؛ و بررسی این عوامل در یک نمونه تاریخی، مانند حکومت صفویه. اصل موضوع عوامل زوال حکومت‌هاست که ابتدا از دیدگاه قرآن بررسی می‌شود و سپس همان عوامل در یک نمونه‌ی تاریخی که در اینجا حکومت صفویه به علت اهمیت خاص خود میان حکومت‌های دوره اسلامی ایران انتخاب شده است، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که کاری است جدید و تاکنون علت سقوط حکومت صفویه از این منظر مورد ارزیابی قرار نگرفته است و با عوامل ذکر شده در قرآن قیاس نشده است. باید به این نکته اشاره کرد که پرداختن به موضوعی خاص، مانند

زوال حکومت‌ها که با وجود اهمیت آن کمتر مورد بررسی قرار گرفته و به عوامل زوال به صورت طبقه بندی شده، توجه نشده است، کاری دشوار است. علاوه بر آن، در این مورد تنها منبع اصلی، قرآن است و دیگر نوشته‌های برگرفته از قرآن، چندان اختصاصی به این مسأله نپرداخته‌اند؛ از طرفی در مورد زوال صفویه نیز، علل و عوامل گوناگون و متنوعی در منابع مختلف ذکر شده است و پیدا نمودن عوامل مهم‌تر و

همین‌طور یافتن شواهدی برای برخی از آن عوامل که بتوان به آن‌ها استناد نمود، کاری سخت و مشکل است؛ اما به هر حال سعی شده با مراجعه به منابع بیشتر و درک مفاهیم و موضوع‌های متنوع، هر چند کوتاه به بیان مختصر مسأله پرداخته شود.

این مقاله از دو قسمت کلی تشکیل شده است که عبارت‌اند از: ۱- عوامل زوال حکومت‌ها از دیدگاه قرآن؛ و ۲- بررسی عوامل زوال حکومت صفویه با تکیه بر شواهد عوامل زوال در قرآن؛ که هر دو بخش، در زیر شاخه‌های مشترک: ظلم، فساد غرور و تفاخر، اختلاف‌های داخلی و تفرقه و عدم اطاعت از رهبر، مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۱- عوامل زوال حکومت‌ها در قرآن

در قرآن برای زوال حکومت‌ها عوامل مختلفی بیان شده است که هر کدام به نوعی باعث نابودی حکومت‌ها شده‌اند؛ اما عوامل و اسبابی در همه حکومت‌ها به‌صورت مشترک، باعث نابودی شده است و حکومتی که دارای آن خصایص بوده ناگزیر، به نابودی کشیده شده است. در میان آیه‌های قرآن، چند علت پرننگ‌تر از دیگر عوامل، نمود پیدا کرده است؛ از جمله: ظلم، فساد، غرور و تفاخر، تجمل، اختلاف داخلی، تفرقه و عدم اطاعت از رهبران؛ که در این جا به بررسی هر کدام از آن‌ها به‌صورت جداگانه پرداخته می‌شود.

۱-۱ ظلم

ظلم معنای گسترده‌ای دارد و گستره‌ی وسیعی را شامل می‌شود. در قرآن معانی گوناگونی برای ظلم عنوان شده است از جمله: دروغ و افترا بستن بر خدا، تکذیب‌های الهی، تجاوز از حدود الهی، اطاعت از کفار، سرقت از مال غیر، فخرفروشی و ... که همه‌ی این معانی مختلف در سه گروه کلی بررسی می‌شود: ۱- ظلم میان انسان و خدا ۲- ظلم میان انسان و مردم ۳- ظلم میان انسان و نفس خویش (قانع، ۱۳۷۹، ۱۳۵-۱۳۹). از جنبه‌های مختلف ظلم، آن چه بیشتر مورد نظر است، همان گروه دوم و در کل ظلم به دیگران می‌باشد که به شکل‌های مختلفی، نمود پیدا می‌کند. قرآن بر روی ظلم و ستم بسیار تأکید کرده و آن را عامل ویرانی و نابودی خانه‌ها، شهرها و جوامع می‌داند؛ هم‌چنین یکی از عوامل نابودی قوم ثمود را، ظلم و ستم آن‌ها بیان می‌کند و نشان می‌دهد که حکومت‌ها هر چه قدر قدرت و ثروت داشته باشند و هر چه قدر هم اوج بگیرند، آلودگی

به ظلم، آن‌ها را به زیر خواهد کشید. «تاریخ بارها و بارها این حقیقت را اثبات کرده است که دنیا ممکن است با کفر ادامه یابد اما با ظلم قابل دوام نیست.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲ ج ۱۵، ۵۰۰).

حکومت‌هایی مثل قوم عاد، بت‌پرستی پیش گرفته بودند و به انکار آیه‌های پروردگارشان برخاستند؛ از آن جا که آن‌ها صاحب قدرت بودند، به ضعیفان ظلم روا داشتند و از قدرت خود جهت استثمار آن‌ها استفاده نمودند. ستمکاران و جباران، با فشار بر ضعیفان و درماندگان باعث ایجاد شکاف طبقاتی بسیاری در میان آن‌ها شده بودند (بلاغی، ۱۳۶۲، ۳۳).

قوم شعیب از نعمت‌های فراوانی برخوردار بودند. گروهی از این قوم به اصحاب الایکه معروف بودند، به معنای صاحبان سرزمین‌های پردرخت؛ اما این قوم به جای شکر نعمت به کفران پرداختند و حق مردم را ضایع کرده و کم فروشی نمودند (سوره شعرا، آیات ۱۸۱-۱۸۳). (قرآن، ۱۳۸۱، ۳۴۷) فرعونیان نیز به شرک و بت‌پرستی و تکذیب آیه‌های الهی پرداختند که در نتیجه‌ی همین انکار آن‌ها، باعث شد در نیل خشم الهی غرق شوند (آیه ۵۴ سوره انفال). یکی از عوامل انکار آن‌ها، همان ظلم بود؛ زیرا آن‌ها مردمانی ظالم، ستمگر و استثمارگر بودند و به فرموده‌ی قرآن، هم به خود ظلم کردند، هم به دیگران. فرعونیان سال‌ها در مصر بر قبطیان و بنی‌اسرائیل ظلم روا داشته به فساد ادامه می‌دادند (بلاغی، ۱۳۶۰، ۱۳۱).

۱-۲ فساد

فساد، مجموعه‌ی وسیعی را در بر می‌گیرد و در زمینه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ مانند فساد اخلاقی، فساد اقتصادی، فساد اجتماعی و فساد نقطه‌ی مقابل صلاح و اصلاح است و «مفهوم وسیعی دارد که هر گونه نابسامانی، ویرانگری، انحراف و ظلم را در بر می‌گیرد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۱۶، ۲۸۶). یکی از عوامل فساد، ثروت است و این حکومت‌های ثروتمند هستند که زمینه‌ی فساد را فراهم کرده و دیگران را به گمراهی می‌کشانند. آن‌گونه که در آیه ۳۴ سوره نمل آمده است: «قالت ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزّه اهلها اذله و کذلک یفعلون؛ (بلقیس) گفت: پادشاهان هنگامی که وارد شهر آبادی شوند آن را به فساد کشانده تباہ می‌سازند و عزیزان آن مملکت را ذلیل می‌کنند و کار آن‌ها همین گونه است.» (قرآن، ۱۳۸۱، ۳۷۹).

فساد، از جمله گناہانی است که در همین جهان اثرهایش نمایان می‌شود و دامان انسان را می‌گیرد. همان‌طور که بنی اسرائیل به علت فساد در زمین بارها دچار تفرقه و گرفتاری و شکست شدند. مردمان گمراه، نسبت به هیچ کس رحم ندارند؛ نه آشنا و نه بیگانه و به دنبال لذت‌های دنیوی خود هستند و جز منفعت خویش چیزی نمی‌طلبند و اوضاع جامعه برای آن‌ها اهمیتی ندارد و برای رسیدن به اهداف خود که همانا سود بیشتر و لذت و کام‌جویی است، به هر کاری دست می‌زنند. چنین تفکری زمینه فساد بسیار در جوامع بشری را فراهم می‌آورد. سرنوشت گروهی که چنین فساد می‌ورزند، آن است که دیگر تحمل پاکی را ندارند و آن را عیب می‌شمارند و نا پاکی را تحسین می‌کنند. در چنین جوامعی اگر بی‌تفاوتی نسبت به فساد رواج یابد، به حکم انتقام الهی که همانا نابودی مردم فاسد و غیرقابل اصلاح است، این جامعه رو به زوال خواهد رفت و نابودی آن حتمی است. قرآن در آیه ۱۴ سوره نمل چنین هشدار می‌دهد: «فا نظر کیف کان عاقبه المفسدین؛ بنگر عاقبت مفسدان چگونه بود؟»

فرعونیان بسیار پیرو شهوات بودند و سال‌ها در مصر به فساد ادامه دادند. در میان قوم عاد نیز مفاصد اخلاقی غوغا می‌کرد. قوم ثمود، به علت پافشاری بر فساد و طغیانگری طبق قانون نابودی موجودات فاسد و مفسد از بین رفتند، در میان اصحاب الرس (گروهی که درختان صنوبر را می‌پرستیدند)، انواع فساد به ویژه همجنس‌گرایی زنان، رواج داشت. همه‌ی این اقوام به نوعی به فساد کشیده شده بودند. فساد شامل هرگونه ظلم، ستم، تجاوز، هوسرانی و عیاشی می‌شود و خود نتیجه‌ی طغیان می‌باشد. پس هر قومی که راه طغیان پیش گیرد، سرانجام در فساد فرو می‌رود» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۲۶، ۴۷۲ و ۴۷۳).

قوم شعیب، به فساد اقتصادی آلوده بودند. آن‌ها بسیار ثروتمند بودند و زندگی مرفهی داشتند، اما به سبب مال‌پرستی بسیار، به تقلب در معاملات و کم‌فروشی پرداختند. شهرهای آن‌ها در مسیر کاروان‌های حجاز و شام قرار داشت. آن‌ها اجناس کاروانیان را به کمترین قیمت می‌خریدند و کالای خود را به بیشترین قیمت می‌فروختند. قوم شعیب، به انواع مختلف به فساد می‌پرداختند: کم‌فروشی، غصب حقوق مردم، تجاوز به حقوق دیگران، عیب‌گذاشتن بر اموال مردم، بر هم زدن مقیاس‌های اجتماعی و هم‌چنین تجاوز به حریم، ناموس و جان مردم. شعیب انحرافات اخلاقی و

اجتماعی آن‌ها را هدف پندهای خود قرار داد. آن گونه که در آیه‌های ۸۴ و ۸۵ سوره هود، شعیب خطاب به قوم خود می‌گوید: «بر روی زمین فساد مکنید و بر اشیاء و اجناس مردم عیب مگذارید و چیزی از آن‌ها را کم مکنید»؛ اما این قوم نه تنها بر فساد خود اصرار ورزیدند، بلکه به گمراهی دیگران هم پرداختند و دچار عذاب الهی شدند تا ریشه فساد از بین برود.

قوم لوط نیز بسیار ثروتمند و مرفه بودند اما شهوت‌ران و بخیل که همین بخلشان آن‌ها را به همجنس‌گرایی مردان کشاند. به گفته قرآن، آن‌ها همسران خود را رها کرده، به سراغ جنس ذکور می‌رفتند. «یکی از اعمال ناستوده آن قوم مقاربت با پسران و انحراف سنت تناسل بود [...] این بیماری اخلاقی و انحراف جنسی در میان قوم لوط شایع بود و به همین مناسبت نام این مرض از اسم همان قوم اشتقاق یافت و «لواط» نامیده شد». (بلاغی، ۱۳۶۰، ۴۰۵). آن‌ها به گناهان بسیار آلوده بودند و با تمام آن ظلم و بیدادگری و فسق و فجور، باز به گناهی تازه که تا آن زمان بی‌سابقه بود روی آوردند و چنان بر آن اصرار ورزیدند که فساد همه گیر شد و بی‌پرده انجام گرفت. از میان همه‌ی این گناهان، لوط به انتقاد از انحراف جنسی آن‌ها پرداخت که مهم‌ترین نقطه انحرافشان بود. طبق آیه‌ی ۸۰ سوره اعراف، لوط خطاب به قوم خویش گفت: این کار، هم یک عمل زشت و ننگین است و هم تا قبل از شما در میان هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است و همین علتی است بر زشت‌تر شدن این عمل (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۶، ۲۹۲).

۱-۳ غرور و تفاخر

غرور و تکبر، همان عاملی است که باعث سقوط شیطان از مقام والای خود شد. انسان‌های مغرور و مستکبر، جز منافع خود هیچ نمی‌خواستند و مسلماً حقایق را که با خواسته‌های آن‌ها سازگار نبود، مورد تمسخر قرار می‌دادند و همیشه پیامبران و پیروانشان را مضحکه می‌ساختند و با مسخره کردن آن‌ها به شادی و شوخی می‌پرداختند؛ که همین شادی‌های همراه با غرور و غفلت، باعث دور شدن هر چه بیشتر آن‌ها از خدا شد. به طور مثال قارون مظهر غرور و تکبر بود. او که فردی ثروتمند و جاه طلب بود، خود را از همه برتر می‌دید و بر همه فخر می‌فروخت و به آزار پیامبر خدا می‌پرداخت تا این که در نهایت مورد غضب خدا قرار گرفت و با تمام ثروت به زمین فرو رفت.

قوم نوح نیز بسیار متکبر و خود برتر بین بودند و به غرور ثروت گرفتار. آن‌ها که بسیار ثروتمند بودند، به لجاجت با نوح پرداختند و به واسطه غرور و خود برتر بینی به سخنان او توجهی نمی‌نمودند (بلاغی، ۱۳۶۰، ۲۷). قوم عاد از برکت‌های بسیاری برخوردار بودند، شهرهای زیبا و زمین‌ها و باغ‌های آباد، آن‌چنان که به گفته‌ی قرآن، نظیر آن در جهان خلق نشده بود؛ ولی به ناحق در زمین تکبر ورزیدند. قصرهای بسیار زیبا و قلعه‌های محکم بر بلندی‌ها بنا کردند، غافل از آن‌که دنیا دارگذار است نه دار قرار؛ پس به ساخت بناهایی پرداختند که نشانه‌ی قدرت و وسیله خودنمایی بود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۲۰، ۲۵۴). از طرفی آن‌ها بسیار خشن و جنگجو بودند و بر قدرت خویش تکیه داشتند و به این قدرت مغرور بودند تا جایی که خود را برتر از همه دانستند و با این قدرت و ثروت به همگان فخر فروختند.

قوم ثمود از قدرت جسمی و تمکن مالی برخوردار بودند و دارای عمرهای طولانی (مترجمان، ۱۳۶۰، ج ۱۲، ۸۵). آن‌ها در دل کوه‌ها خانه‌هایی امن و محکم و پیشرفته ساختند (آیه ۹ سوره فجر) و مانند همه‌ی متنعمان گرفتار کبر و غرور شدند و همین باعث شد که به انکار بپردازند و سخن انبیا را نشنوند. کبر، غرور، خودبینی و خودخواهی حجاب بزرگ آن‌ها در برابر دعوت انبیا بود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۲۳، ۶۰). قوم شعیب نیز، آن قدر ثروتمند و مرفه بودند که دچار غرور و غفلت شدند و از شدت مال پرستی به فساد پرداخته، کم فروشی کردند. در نهایت در اثر همین کبر و غرور بود که به سرپیچی پرداختند و دعوت پیامبرشان را نپذیرفتند. در نتیجه حکومتشان دوام نیاورد و نابود شد. فرعونیان بسیار ظالم و خودخواه بودند و فرعون بسیار متکبر و مغرور بود. آن‌ها با تمام تلاش‌های موسی دست از انکار خدا بر نداشتند. قرآن یکی از عوامل این انکار را برتری جویی آن‌ها می‌داند. همین خود برتر بینی که بر عقل آن‌ها سایه افکنده بود باعث شد سخن حق را نشنوند

۱-۴ تجمل

داشتن ثروت و زندگی مرفه اگر چه به خودی خود عاری از اشکال نیست، اما زمانی که این ثروت در دست افراد بی‌ایمان قرار بگیرد، یکی از علل اصلی ایجاد فساد در جامعه می‌شود. آنجاست که قرآن به این اشراف بی‌ایمان لقب مستکبر می‌دهد؛ زیرا چنین افرادی در ناز و نعمت به سر می‌برند و جز آسایش و رفاه خود به چیز دیگری فکر

نمی‌کنند و به دنبال برآوردن خواست‌های دنیوی خود هستند. مقید بودن به قیود دین و پذیرفتن سخن پیامبران لذت‌جویی آن‌ها را محدود می‌کند و مانعی بر سر راه رسیدن به خواسته‌هایشان می‌شود. صاحبان زندگی اشرافی و پر از نعمت و ناز «معمولاً تمایل به آزادی بی قید و شرط برای هر گونه کامجویی و بهره‌گیری از لذت‌های حیوانی دارند» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۱۴، ۲۶۱).

قوم عاد در سرزمین پر از نعمت در رفاه کامل به سر می‌بردند؛ قصرهای بسیار مجلل بنا کرده بودند و دارای تمکن مالی بودند؛ اما این رفاه به جای این که آن‌ها را مطیع و شاکر پروردگارشان کند. باعث نابودی آن‌ها شد. قوم لوط بسیار مرفه بودند اما تجمل‌گرایی سبب مال پرستی آن‌ها شد تا جایی که به انواع فساد روی آوردند. درباره‌ی قوم ثمود باید گفت که در میان آن‌ها سررشته‌ی مخالفت با پیامبر خدا، به دست اشراف و ثروتمندان بود. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۶، ۲۸۵). آن گونه که عنوان شد مشخص می‌شود که در میان همه‌ی این حکومت‌ها، تجمل و ثروت فراهم‌کننده زمینه غرور، تکبر و فساد بود که در نهایت باعث نابودی آن‌ها شد.

۱-۵ اختلافات داخلی و تفرقه

اختلاف داخلی و تفرقه، عامل شکست و نابودی ملت‌ها و حکومت‌هاست و از دیگر سو، وحدت رمز پیروزی و شکوفایی آن‌ها. اگر در جامعه‌ای، اتحاد به تفرقه تبدیل شود، سقوط آغاز می‌شود. چرا که هم ملت دچار یاس می‌شود و دست از تلاش برمی‌دارد و هم حکومت دچار تشنگی و هرج و مرج می‌شود و زمام‌حکمرانی را از دست می‌دهد؛ از طرفی در این شرایط دشمنان جسورتر شده، شهادت پیدا می‌کنند و دست‌درازی‌های خود را به داخل کشور آغاز خواهند کرد.

جنگ‌های داخلی اغلب از جانب ثروتمندان و مرفهان در جامعه بروز می‌کند. همان‌گونه که گفته شد آن‌ها در رأس مخالفان پیامبران بوده‌اند و تمام جنایت‌ها و جنگ‌ها به گونه‌ای به آن‌ها مربوط می‌شود و مرکز‌گرایی‌های انحرافی می‌باشند. این گروه برای رسیدن به خواسته‌های خود، از هر ابزاری استفاده می‌نمایند و به عواقب شوم آن اهمیت نمی‌دهند. حکومتی که از درون متلاشی شود، سقوطش حتمی است. «ملتی که در برابر هم صف‌آرایی کنند و سنگ تفرقه در میان‌شان انداخته شود و به جای کمک به یکدیگر به جان هم بیفتند و در پی تصرف اموال و سرزمین‌های هم بر آیند و برای

ریختن خون یکدیگر آستین‌ها را بالا زنند و هر دسته برای آواره ساختن و تصرف اموال دیگری قد بر افرازند، دیر یا زود نابود می‌گردند، کشورشان ویران می‌شود و خود بیچاره و بدبخت خواهند شد» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۱، ۲۸۸).

آن گونه که در میان حکومت‌هایی که در قرآن آمده است دیده می‌شود، تمامی آن‌ها دچار دو دستگی و اختلاف داخلی بودند. گروهی اشراف و قدرتمندان مغرور و مستکبر که سر به اطاعت هیچ پیامبری فرود نیاوردند و گروهی دیگر که به پیامبران الهی ایمان آوردند و اغلب قشر ضعیف جامعه را تشکیل می‌دادند که مورد ظلم گروه نخست واقع شده بودند. این دو گروه در تمام اقوام نوح، عاد، ثمود، شعیب، لوط و دیگر جوامع چون بنی اسرائیل و فرعونیان، در مقابل هم صف آرایی داشتند و هیچ گاه صلح و آشتی میان آن‌ها حاکم نشد تا این که در نهایت گروه نخست به عذاب گناهانشان نابود شده و گروه دوم از سرزمین خود خارج می‌شدند و دیگر اثری از آن حکومت باقی نمی‌ماند.

۱-۶ نافرمانی از رهبر

هر حکومت و جامعه‌ای نیازمند رهبر است که باید از او اطاعت کند تا نظم و انسجام یابد، از تفرقه و پریشانی دور شود و دوام یابد (جمالی، ۱۳۷۸، ۶۱-۶۲). حکومتی می‌تواند قدرتمندانه به حیات خود ادامه دهد که در سایه‌ی مدیریت رهبری با درایت قرار داشته باشد؛ اما فقط داشتن رهبری شایسته کافی نیست، بلکه ملتی آگاه نیز لازم است که در سایه‌ی اطاعت از فرامین رهبر، باعث پیشرفت و شکوفایی جامعه شوند. پیامبران الهی رهبران قوم خود بودند که آن‌ها را ارشاد کرده و به هدایتشان می‌پرداختند. آنچه از جای جای کتاب آسمانی قرآن بر می‌آید این است که همه‌ی پیامبران مورد تکذیب واقع شدند و پس از مدتی ارشاد و تبلیغ و عدم پیروی مردم، خداوند خشم و غضب خود را بر آن قوم فرو فرستاد.

بهانه‌های اقوام در نپذیرفتن پیامبران آن بود که می‌گفتند، تو خود نیز بشری مانند ما هستی، یا این که او را متهم به هذیان‌گویی و دروغ‌گویی می‌کردند که این حرف‌ها ساخته‌ی خودت است، اگر راست می‌گویی، عذاب خود را پیش آور (آیه ۵۲ سوره ذاریات)؛ و بر این مساله تاکید داشتند که پدران ما همه بت پرست بوده‌اند؛ و در نهایت تهدید به این که اگر دست از این کارها بر نداری، تو را می‌کشیم، یا تو را از شهر بیرون می‌رانیم. قوم نوح به سخنان پیامبر خود گوش فرا ندادند و گفتند با این سخنان فضای

جامعه را تلخ و تاریک می‌کند. نوح آنان را به سوی خدا دعوت کرد ولی آن‌ها نپذیرفته و او را انکار کردند (بلاغی، ۱۳۶۰، ۲۷) و در نهایت او را تهدید به سنگسار کردن، نمودند. قوم عاد نیز به عصیان و سرکشی در مقابل پیامبرشان هود برخاستند و با لجاجت منکر او و دعوتش شدند و حتی تصمیم به نابودی او گرفتند. آن‌ها هود را متهم به هذیان‌گویی نموده به او می‌گفتند: ما نمی‌توانیم خدا را به تنهایی بپرستیم و این بت‌ها راهنمای ما به سوی خدا هستند (بلاغی، ۱۳۶۰، ۳۴). قوم عاد علاوه بر این که پیامبران را تکذیب کردند به پیروی از جبار عنید پرداختند. «این دو صفت بارز طاغوت و مستکبران هر عصر و زمان است که هرگز گوششان بدهکار حرف حق نیست و با هر کس مخالف شدند با قساوت و بی‌رحمی شکنجه می‌کنند می‌کوبند و از میان می‌برند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۹، ۱۷۵). آیه ۳۹ سوره هود به این مسأله اشاره دارد و می‌گوید: «واتبعوا امر کلّ جبار عنید: فرمان خدا را رها کرده و از فرمان هر جبار عنیدی پیروی می‌کردند».

قوم ثمود دچار غرور و کبر و خودخواهی بودند، در نتیجه دعوت صالح را نپذیرفتند و حتی به آزار و اذیت او و یارانش نیز پرداختند. «کذبت ثمود بطغویها: طایفه ثمود از غرور و سرکشی (پیغمبر خود صالح را) تکذیب کرد.» (قرآن، ۱۳۸۱، ۵۹۵). قوم به صالح گفتند: تو خود فردی چون ما هستی و به او لقب دیوانه دادند که یا روح شریری بر تو مسلط شده یا سحر شده‌ای. سرانجام، قوم ثمود تصمیم به قتل صالح و خانواده‌اش گرفتند و به گفته قرآن، پس از این تصمیم نابود شدند. فرعونیان سخت به انکار موسی پرداختند. حتی انبیای پیشین را تکذیب کردند و با تمام تلاش موسی و برادرش از راه کفر بازنگشتند. قرآن نابودی آن‌ها را بلافاصله پس از اشاره به تکذیب موسی از جانب فرعونیان آورده است و اشاره می‌نماید که آن‌ها به کفر و انکار پرداختند، در نتیجه ما آن‌ها را نابود کردیم.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۱۵، ۸۹).

۲- بررسی عوامل زوال حکومت صفویه، با تکیه بر شواهد زوال حکومت‌ها در

قرآن

۱-۲ ظلم

در بررسی عامل ظلم در حکومت صفوی می‌توان آن را هم از جانب شاهان دانست و هم ضعف شاهان را مسبب ایجاد ظلم در جامعه به شمار آورد. شاه دارای ثروت و قدرت بود و از طرفی علاقه‌مند به تجمل و خوشگذرانی؛ بنابراین برای رسیدن به خواسته‌های خود هر کاری می‌کرد، از جمله گرفتن مالیات‌های سنگین که خود نوعی ظلم بر مردم به حساب می‌آید. «ابن خلدون منشاء و عامل اصلی ظلم را شخص شاه و خداوندان قدرت و زور می‌داند و می‌گوید در حقیقت آنان مسبب اصلی خیانت و جور در مملکت هستند» (دریایی، ۱۳۷۳، ۱۳۱).

ضعف شاهان نیز، باعث آشفتگی کشور و سو استفاده درباریان و اعضای حکومت می‌شد و کارها از نظم خارج شده و هرج و مرج حاکم می‌شد. مردم روستا مورد ظلم ماموران قرار می‌گرفتند و بیگاری بسیاری از آن‌ها کشیده می‌شد. ضعف شاه مشوقی بود برای بزرگان و اعیان تا فقط به فکر خود و پر نمودن جیب خود باشند و به مردم ظلم روا دارند و عدل و داد در بوته از میان برود (کمپفر، ۳۵، ۳۵۰). شاه اسماعیل دوم بسیار ظالم و یا می‌توان گفت خون آشام بود. قدرت شاه عباس اول و قدرت شاه سلطان حسین، هر دو خودکامانه بود (قاضی مرادی، ۱۱۶، ۱۳۸۲). پیترو دل‌واله، سیاح ایتالیایی، ماجرای از شاه عباس اول را نقل می‌کند و می‌گوید: «چنان شاه ناراحت بود که دهقان بیچاره‌ای را که ناگهان پیش دوید و عریضه‌ای تقدیم کرد و تقاضایش شاید هم خیلی ناچیز بود، مجازات شدیدی کرد.» (دل‌واله، ۱۳۸۴، چ ۴، ۳۲).

بحث تبدیل ایالت‌های ممالک به خاصه که توسط شاه عباس صفوی صورت گرفت، خود می‌تواند نمونه‌ای از ظلم باشد؛ زیرا استقلال ایالت‌ها را از بین برد و بیشتر زمین‌های کشور به صورت خاصه درآمد و باعث نارضایتی مردم شد. شاه صفی بسیار ظالم و تندخو بود و ازین رو، دست به قتل بسیاری از شاهزادگان و سرداران زد. «یکی از ناظران خارجی راجع به آن گفته است، محققا در ایران، عهدی بدین خون آلودی و قساوت وجود نداشته است.» (صفا، ۲۵۳۶، ۲۵۷).

شاه سلیمان یا صفی دوم، مردی خشن و بی‌رحم بود که حتی ندیمان جرات روبه رو شدن با او را نداشتند و از جان خود بیمناک بودند. لاکهارت می‌گوید: شاه سلیمان آن قدر مستبد است که حتی اگر در خواب فرمانی بدهد، حتماً باید اجرا شود (لاکهارت، ۱۳۸۳، ۲۵). مردم در دوره صفوی مورد ظلم واقع می‌شدند، هم از طریق مالیات‌های سنگین و هم بی‌توجهی شاه به اوضاع زندگی آن‌ها؛ به شکلی که اغلب با مشکلات خشکسالی و کمبود نان مواجه بودند. شاردن، سیاح و مبلغ مسیحی، می‌گوید: در آتش بازی که جهت سرگرمی شاه و زنانش ترتیب داده بودند، خرمن گندم مردم آتش گرفت، در حالی که مردم به علت کمبود نان در تنگنا بودند (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۵، ۱۷۰۴).

۲-۲- فساد

با آن که در زمان شاه عباس، نظمی بر همه امور حاکم شده بود، اما در دوره جانشینان او اوضاع دگرگون شد و فساد همه جانبه بر کشور حاکم شد. رشوه دهی و رشوه گیری، احتکار، اختلاس، دزدی، غارت اموال و انواع مفاسد اقتصادی، اداری و اخلاقی در جامعه رواج یافت. کمپفر معتقد بود مبارزه با اختلاس در ایران، غیر ممکن است. شاید علتش آن باشد که اغلب سران کشور خود در اختلاس‌ها دستی داشتند، بنابراین مجازاتی انجام نمی‌دادند. محتسب هم مجازات را تخفیف داده، رشوه دریافت می‌کرد و یا با گرفتن رشوه از فروشندگان و تجار اجازه می‌داد قیمت اجناس را هر چه قدر می‌خواهند گران کنند.

به دست آوردن مقام هم بستگی به میزان رشوه پرداختی داشت و به قول کمپفر، «هرکس هدایای بیشتر بدهد و استادی خود را در رشوه دادن بهتر ثابت کند می‌تواند مشاغل مهم دولتی را اشغال کند.» (کمپفر، ۱۳۵۰، ۳۵). در نتیجه تملق و چاپلوسی هم رواج یافت، چرا که یکی از راه‌های تأمین مقام و حفظ موقع برای صاحب منصبان و درباریان و به ویژه وزیر اعظم تملق و چاپلوسی کردن به درگاه شاه است و هدف آن این است که هر چه بیشتر مورد توجه و عنایت شاه واقع شود (کمپفر، ۱۳۵۰، ۷۹).

حکام ایالت‌ها برای پر کردن خزانه شاهی و در اصل به نفع خود، فشار مالی بسیار بر مردم وارد می‌کردند که البته از فشارهای حکام خاصه کمتر بود. حکام خاصه به شکایت مردم هم رسیدگی نمی‌کردند و مخالف منافع پادشاه می‌دانستند و به غارت مردم می‌پرداختند. دزدی و غارت و راهزنی با ضعف شاهان قوت می‌گرفت تا آن‌جا که در

دوره سلطان حسین راهزنی به عملی عادی تبدیل شده بود و حتی نظم یافته بود و به آن تشویق هم می‌شد (دو سرسو، ۱۳۶۴، ۶۳). صاحبان املاک و بازرگانان در وخامت اوضاع اقتصادی به احتکار گندم و جو می‌پرداختند تا در قحطی با قیمتی بسیار گران، به مردم بفروشند.

فساد در تمام اقشار جامعه صفوی رسوخ کرده بود. خواجه‌گان دربار ثروت‌های بسیار از راه‌های نامشروع کسب کرده بودند. «در جامعه‌ای که از یک سو بر ارزش‌های دینی تکیه شده و از سوی دیگر آلوده به فساد است، نوعی تناقض به وجود می‌آید و سبب از بین رفتن مبانی فکری و مذهبی جامعه می‌شود.» (جعفریان، ۱۳۸۱، ج ۴، ۴۶۱).

از مفاسد اخلاقی رایج در جامعه صفوی که می‌توان آن را انحراف جنسی نامید، لواط بود. این عمل زشت و ننگین، علاوه بر درباریان، میان مردم نیز رواج داشت. نمونه‌ی این افراد، ساروتقی، وزیر شاه صفی اول بود. او از دوران جوانی، توسط دوستانش به این کار کشانده شد، آن را ادامه داد و حتی پس از اخته شدن نیز، حسرت آن را در دل داشت. شاردن معتقد است نخستین دوستان او، جوانان لواط کار بودند که بدون توجه به عدم علاقه‌ی ساروتقی او را به فساد کشانند تا آن‌جا که چنان به این کار خو گرفته بود که هر جا پسر زیبایی می‌یافت او را به دام می‌انداخت (شاردن، ۱۳۷۹، ۱۶).

فساد در میان شاهان صفوی نیز رواج داشت. آن‌ها از کودکی در حرمسرا رشد یافته بودند، از دنیای خارج غافل بودند و حتی زمانی که به شاهی می‌رسیدند، تمام وقت خود را در حرمسرا می‌گذارند. «مینورسکی یکی از عوامل انحطاط صفوی را، فساد شاه زادگان که در حرم سرا تربیت می‌شدند و از دنیای خارج غافل می‌ماندند، می‌داند.» (لاکهارت، ۱۳۸۳، ۸۵). شاه اسماعیل اول و دوم، هر دو از افراط در شراب در گذشتند. شاه صفی و عباس دوم، بسیار علاقمند به شرب خمر بودند. این علاقه در شاه سلیمان بسیار شدت داشت و می‌توان گفت دائم‌الخمر بود، چنان که گویی کار دیگری نداشت. حتی پا را از این هم فراتر نهاده و به حرمسرای خود اکتفا نمی‌کرد، بلکه به گفته کمپفر، راهبه‌های ارمنی را با تمام دختران همراه آنان، به این بهانه که زنان حرمسرا مایل به دیدن مراسم مذهبی آن‌ها هستند، به حرمسرا آورد (کمپفر، ۱۳۵۰، ۶۲).

شاه سلطان حسین، اگرچه به تحریک خواجه‌گان به مسکرات روی آورد، اما چنان به آن وابسته شد که جز شرب خمر و زن بارگی و هرزگی به هیچ کاری نمی‌پرداخت و «بر

عرض و طول حرم سرا می‌افزود.» (سیوری و دیگران، ۱۳۸۰، ۸۸). کشور در هرج و مرج و انواع فساد غرق بود و هیچ قانونی رعایت نمی‌شد و حکام و مقامات مملکتی در مزایده انتخاب می‌شدند و از هیچ کاردانی و لیاقتی برخوردار نبودند و آن زمان که افغان‌ها به ایران هجوم آورده بودند و کشور در خطر نابودی قرار گرفته بود، شاه سلطان حسین در قصر و حرمسرای خود مست عیش و نوش و غرق لذت به سر می‌برد (دوسرسو، ۱۳۶۴، ۶۵).

درباریان نیز دست کمی از شاهان نداشتند و به دنبال عیش و نوش و خوشگذرانی بودند. «دربار صفوی نیز درست مانند شاهان صفوی، سال‌ها بود که به جام باده و زلف ساده خو کرده و حتی چنان که نوشته‌اند، شاه سلطان حسین بی رمق را انتخاب کردند تا راحت‌تر بتوانند به عیش و نوش مشغول باشند.» (جعفریان، ۱۳۸۱، ۴۵۹).

۲-۳ غرور و تفاخر

شاهان صفوی از قدرت و ثروت بسیار برخوردار بودند و از این رفاه و ثروت، به غرور و غفلت افتادند و از این غفلت به ظلم پرداختند و به فساد کشانده شدند؛ در نتیجه فقط در پی خواسته‌های شهوانی و امیال خود بودند و به هیچ چیز دیگری توجه نداشتند، بر همه فخر می‌فروختند و خود را برتر از همگان می‌دیدند. آن‌ها کاخ‌هایی بسیار بزرگ و با شکوه می‌ساختند که نشان قدرت بود. کاخ چهل ستون، کاخ عالی قاپو، هشت بهشت، هزار جریب، باغ گلستان، باغ خلوت، انواع تفرجگاه و ... از مهم‌ترین کاخ‌های آن‌هاست. عالی قاپو جایی است که شاه عباس و شاه سلیمان تاجگذاری کردند؛ آن هم تاجگذاری‌های بسیار با شکوه و جلال و تشریفات بسیار. به اذعان شاردن، «این کاخ از بزرگ‌ترین کاخ‌هایی است که در یک پایتخت ممکن است وجود داشته باشد» (شاردن، ۱۳۷۹، ۴۹).

شاه عباس، کاخ‌های بسیار به ویژه در اصفهان، پایتخت حکومت صفویه بنا کرد. شاه سلطان حسین هم علاقه بسیاری به ساخت کاخ‌های بزرگ و با شکوه داشت؛ چنان که دوسرسو می‌نویسد: با وجود کاخ‌های بسیار بزرگ در مملکت صفوی، شاه سلطان حسین به ساخت کاخ‌های بزرگ‌تر و پر هزینه‌تر مشغول بود (دوسرسو، ۱۳۶۴، ۶۸ و ۶۹).

۲-۴ تجمل

ابن خلدون علل مختلفی را برای انحطاط یک تمدن یا حکومت بیان می‌کند؛ یکی از آن دلایل، تجمل خواهی و ناز پروردگی است که به اعتقاد او مانع کشورداری هستند.

هر چه بیشتر در ناز و نعمت و تجمل خواهی باشند، نابودی آن‌ها نزدیک‌تر می‌شود (ابن خلدون، ۱۳۵۲، ج ۱، ۲۶۸). شاهان صفوی بسیار ثروتمند بودند، گنج‌ها و جواهرات قیمتی بسیار داشتند؛ ولی همیشه پنهان بود و کسی از اندازه و قیمت واقعی آن‌ها خبر نداشت؛ اما با این وجود گزارش‌های بسیاری از ثروت افسانه‌ای آن‌ها آمده است (سیوری و دیگران، ۱۳۸۰، ۲۰۱). در کنار این ثروت، شاهان صفوی بسیار خوشگذران بودند؛ جشن‌های بسیار باشکوه برگزار می‌کردند که اگر چه کوتاه بود، اما بسیار پرطمطراق و همراه با اسراف بود. به گفته‌ی کمپفر: «خوشگذرانی باعث شده است که ایرانی‌ها منزل خود را در باغی که در صورت امکان بزرگ است، با آب فراوان، سایه، باغچه و چیزهای مطلوب دیگری از این قبیل قرار دهند.» (کمپفر، ۱۳۵۰، ۱۹۹).

درباریان نیز به تجمل روی آورده بودند و در سفرهای زیارتی مبالغ بسیار خرج می‌کردند و ثروت خود را به رخ یکدیگر می‌کشیدند. شاه سلطان حسین، بسیار علاقه‌مند به ساختن عمارت و حرمسرا بود و هزینه‌های بسیاری صرف ساخت آن‌ها می‌کرد. حتی گاه ساختمان‌ها را ویران کرده دوباره می‌ساخت و این ولخرجی‌های او باعث خالی شدن خزانه دربار و افزایش مالیات‌ها می‌شد. سفرهای او بسیار پرهزینه و همراه با خدم و حشم بسیار بود که هم به شهرهای مسیر راه خسارت وارد می‌کرد و هم به خزانه دولت. ویلم فلور به نقل از یان اوتس، مدیر کمپانی هند شرقی هلند در ایران، می‌گوید: سلطان حسین علاقه بسیاری به ساخت عمارت‌های کلاه فرنگی دارد و تنها سرگرمی او همین است (فلور، ۱۳۶۵، ۱۴).

سلطان حسین، برای حرم و اهل آن نیز هزینه‌های بسیار صرف می‌کرد. برای هر یک از زنان، یک خواجه و یک خدمتکار خصوصی گماشته می‌شد. هزینه لباس و زیورآلات مرز و اندازه نداشت، چون بزرگ‌ترین افتخار شاه همین تجمل بی‌پایان حرمسرا بود (دوسرسو، ۱۳۶۴، ۶۶).

۲-۵ اختلافات داخلی و تفرقه

حکومت صفوی که بر پایه‌ی مذهب استوار بود، کم‌کم از آن تسامح مذهبی شاه عباس اول دور افتاده، به جایی رسیده بود که خود مذهب دلیلی بر تفرقه و اختلاف شده بود. این اختلاف، هم میان شیعه و سنی بود هم میان فقها و منسوبان به تصوف. «اختلاف شیعه و سنی ایران را در برزخ وجود و عدم نگاه داشته بود.» (جعفریان، ۱۳۸۱،

۴۵۶. شاهان صفوی، تعصب خاصی در حمایت از علمای شیعه نشان می‌دادند و این تعصب، در دوره جانشینان شاه عباس سبب شد که آن‌ها دارای قدرت شده، مقامات سیاسی را به دست بگیرند. قدرت آن‌ها، در زمان سلطنت شاه عباس بیشتر مشخص شد و در زمان سلطنت شاه سلطان حسین، به اوج رسید (سیوری و دیگران، ۱۳۸۰، ۱۸۲). این اختلافات، در میان مردم شک و تردید ایجاد کرد و این جبهه‌گیری علما در مقابل یکدیگر که گاه کتاب‌ها علیه هم می‌نوشتند، باعث از بین رفتن فضای اتحاد و همبستگی در میان اقشار جامعه شد.

اختلاف دیگر میان کارگزاران دولت بود که همه بر یکدیگر حسد داشتند و به تخریب چهره هم می‌پرداختند. اختلاف آن‌ها با یکدیگر بر همه‌ی کارهای کشور تأثیر داشت، اما شاه از آن غافل بود؛ همین ضعف و غفلت شاه باعث شده بود که درباریان، علما، خواجه‌سرایان و زنان حرم، هریک به نوعی صاحب اختیاراتی شوند و بدون شک این هرج و مرج باعث تفرقه و اختلاف بیشتر میان آن‌ها می‌شد. به گفته کروسینسکی، «در کار دولت عیبی و نقصی و خللی مثل نفاق کارگزاران دولت نیست و همه‌ی کارها معطل می‌ماند و انواع جور و تعدی و فساد در مملکت پدید می‌آید.» (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ۲۵). همین طور میان قزلباشان و دیوانیان، از همان ابتدای حکومت، اختلاف وجود داشت. قزلباشان ترک که قدرت زیادی نیز به دست آورده بودند، خود را برتر از ایرانیان می‌دانستند. امیران قزلباش حضور ایرانیان در حکومت را پذیرفتند چرا که به نیاز وجود آنان پی برده بودند، ولی مقام‌های بالا را برای آن‌ها نمی‌پسندیدند (قاضی مرادی، ۱۳۸۲، ۲۰۰).

۲-۶ نافرمانی از رهبر

به عقیده‌ی ابن خلدون «تشکیل دادن کشور و دودمان دولت از راه قبیله و تعصب‌ها حاصل می‌آید.» (ابن خلدون، ۱۳۵۲، ۲۹۴). حکومت صفوی نیز، ابتدا بر اساس تعصب‌های صوفیانه که از اتحاد طوایف قزلباش ایجاد شده بود، شکل گرفت. آن‌ها به دور شاه اسماعیل به‌عنوان مرشد کل جمع شده بودند و به‌عنوان مرید از مراد خود اطاعت محض داشتند. دولت صفوی با تکیه بر تفکر صوفیانه و تعصب‌های متکی به آن شکل گرفته بود. پس با چنین پشتوانه‌ای بود که توانست دولتی قدرتمند تشکیل دهد و نیروهایش را در سخت‌ترین شرایط همراه خود نگه دارد (جعفریان، ۱۳۸۱، ۴۸۳)؛ اما این تعصب‌های

صوفیانه به تدریج متزلزل شد، به ویژه پس از جنگ چالداران و شکست شاه اسماعیل در مقابل عثمانیان، ارادت آن‌ها کاهش یافت.

در دوره شاه اسماعیل دوم که به از بین بردن شاهزادگان و برخی امرای قزلباش پرداخت، این تعصب‌ها بسیار کاهش یافت و از اهمیت و احترام شاه کاسته شد. مینورسکی هم یکی از عوامل مهم زوال صفویه را «از میان رفتن کامل هسته‌ی مرکزی عقاید مربوط به سلطنت متکی به مذهب یعنی اساسی که شاه اسماعیل بر پایه آن حکومت خود را بنا کرده بود، بی آنکه اندیشه و اعتقاد مؤثر دیگری جایگزین آن شود»، (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ۳۶) معرفی می‌کند.

از بین رفتن تعصب‌ها، باعث ایجاد ضعف و تفرقه شد و صفویان نتوانستند نیروی متحد کننده دیگری را برای پرکردن این کمبود حمایتی پیدا نمایند. «بر پایه‌ی آموزه‌های ابن خلدون، بقای هر دولت، در گرو نیروی عصبیتی است که سبب اتحاد نیروهای اصلی آن دولت شده، آن دولت را ایجاد کرده و پس از آن استمرار می‌بخشد.» (جعفریان، ۱۳۸۱، ۴۵۳)؛ بنابراین در چنین اوضاعی که حکومت نه حمایت می‌شود و نه اطاعت، فروپاشی امری دور از ذهن نیست. ضعف و بی‌کفایتی شاهان صفوی به ویژه جانشینان شاه عباس اول، خود عاملی در عدم تبعیت از آن‌ها بود؛ حتی عامل مذهب هم دیگر نمی‌توانست باعث اطاعت مردم از شاه شود. نیروهای نظامی، وقتی ضعف و سستی شاه را می‌دیدند، دیگر در فرمانبرداری از او باقی نمی‌ماندند و با اطلاع یافتن از زندگی شاه که به عیش و نوش و شهوترانی می‌پرداخت و از حرمسرا خارج نمی‌شد، دیگر انگیزه‌ای برای جنگیدن برایشان نمی‌ماند.

آن مرشد کامل و مراد صوفیان، حال به فردی تبدیل شده بود که جز عیش و نوش و شهوترانی، به کار دیگری نمی‌پرداخت و خواجه سرایان، زنان حرم، وزیران و عالمان، هر یک به نوعی کارها را در دست گرفته، شاه را کنترل می‌نمودند. در تمام دوره‌ی سلطنت شاه سلیمان، امور تحت کنترل خواجه سرایان دربار قرار داشت (لاکهارت، ۱۳۸۳، ۱۱). در اواخر حکومت صفویه، به صورت علنی اطاعتی از شاه وجود نداشت؛ اگر چه شاهانی چون صفی اول و سلیمان، بسیار خشن و خونریز بودند و درباریان بر جان خود بیمناک بودند، اما روشن است که دیگر آن اقتدار و احترام شاهان اول را نداشتند و زمام کارها به دست درباریان افتاده بود. حرم و به ویژه وزیر در دوره سلطنت سلیمان و

سلطان حسین به یک نیروی سیاسی تبدیل شده بودند که بسیار قدرتمند شده، توانستند مقام‌های بالایی به دست آورند (سیوری، ۱۳۷۲، ۲۳۸) و این شاهان بودند که آلت دست زبردستان خود قرار گرفته بودند و دستور آن‌ها را اجرا می‌کردند.

نتیجه‌گیری

در قرآن حکومت‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته‌اند و برای هر کدام نیز، عواملی در زوال و نابودی‌شان بیان شده است. از جمله‌ی این عوامل به طور کلی، می‌توان به ظلم، فساد، غرور و تفاخر، اختلاف‌های داخلی و تفرقه، تجمل و نافرمانی از رهبر، اشاره نمود. قرآن ظلم و ستم را عامل ویرانی و نابودی جوامع می‌داند؛ همین‌طور غرور و تفاخر که بسیار هم به نهدی از تکبر پرداخته است. حکومت‌هایی تحت عنوان قوم شعیب، قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود و قوم فرعون، بر اثر رفاه و ثروت بسیار، چنان به خود مغرور شده بودند که دیگر به سخنان پیامبران الهی توجهی نداشتند. آن‌چه فراهم‌کننده زمینه‌ی این غرور و تکبر و فساد در میان حکومت‌ها می‌شد، تجمل و ثروت بود (مؤمنون/۴۶).

از دیگر عوامل شکست و نابودی حکومت‌ها، اختلاف‌های داخلی و تفرقه است و قرآن رمز شکست حکومت‌ها را در جنگ‌های داخلی و نبود همبستگی می‌داند؛ زیرا در این صورت به جای کمک به یکدیگر به نابودی هم می‌اندیشند و تنها چیزی که مورد توجه قرار نمی‌گیرد، پیشرفت و بقای حکومت است. عامل دیگری که در فروپاشی حکومت‌ها بسیار مؤثر است، عدم اطاعت از رهبر می‌باشد. خداوند، پیامبران بسیاری را به سوی مردم فرستاد که به منزله‌ی رهبران قوم خود، آن‌ها را به سوی سعادت رهنمون باشند؛ اما عدم پیروی مردم از پیامبران به حدی بود که گاه آن‌ها را تهدید به مرگ می‌کردند. نابودی این اقوام در قرآن مصادف است با خروج پیامبران یا رهبران جامعه از میان آن‌ها. همه‌ی این عوامل دست به دست هم می‌داد تا باعث نابودی یک حکومت می‌شد.

زمانی که این شواهد قرآنی را که بسیار بر روی آن‌ها تاکید شده است، در بخشی از تاریخ مثل حکومت صفویه مورد بررسی قرار دهیم، به عینه شاهد تحقق آن‌ها خواهیم بود. شاهان صفوی از ثروت افسانه‌ای برخوردار بودند و به روحیه‌ی تجمل‌گرایی و دنیاپرستی مبتلا شدند، در نتیجه‌ی آن به فساد روی آوردند. کم‌کم این فساد همه‌گیر شد و در تمام جامعه صفوی سرایت کرد. شاهان در اثر غرور و تکبر ناشی از تجمل و

ثروت و هم‌چنین جهت حفظ ثروت خود، به مردم ظلم و ستم بسیار روا داشتند. از طرفی شاهان که دوران کودکی را در حرمسرا گذرانده بودند، از درایت کافی برای اداره حکومت برخوردار نبودند و زمام امور از دست آن‌ها خارج شده به دست خواجه‌سرایان، زنان حرمسرا، وزیران و عالمان افتاد و زمینه تفرقه و اختلاف داخلی، به ویژه میان درباریان فراهم شد. بر اثر ظلم و ستم، ضعف و فساد روزافزون شاهان، رابطه مرید و مرادی که میان شاه و زیردستان وجود داشت و عصبیت صوفیانه‌ای که باعث تشکیل و دوام حکومت صفویه شده بود از میان رفت. از بین رفتن عصبیت زمینه ساز ایجاد ضعف و تفرقه شد و صفویان نتوانستند نیروی متحد کننده‌ی دیگری را برای پرکردن این کمبود حمایتی، پیدا کنند. در چنین اوضاعی که حکومت نه حمایت می‌شد و نه اطاعت، فروپاشی امری دور از ذهن نبود.

(کتابنامه:

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۵۲)، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، تهران.
۲. بنایی؛ سیوری؛ دو بروین؛ داریی دارن؛ لکلهارت؛ نیومن؛ ولش (۱۳۸۰)، صفویان، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولی، تهران.
۳. بلاغی، صدرالدین (۱۳۶۰)، قصص قرآن با فرهنگ قصص قرآن، امیر کبیر، ج ۱۲، تهران.
۴. جعفریان، رسول (۱۳۸۱)، تاریخ ایران اسلامی (صفویه، از ظهور تا زوال)، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ج ۴، چ ۲، تهران.
۵. جمالی، نصرت الله (۱۳۷۸)، عوامل سقوط حکومتها در قرآن و نهج البلاغه، انتشارات نهانندی، قم.
۶. دریایی، محمدرسول (۱۳۷۳)، سرنوشت ابرقدرت‌ها و سقوط تمدن‌ها، نشر آفرینش، تهران.
۷. دلاواله، پیتر و (۱۳۸۴)، سفرنامه پیترودلاواله، ترجمه شعاع الدین شفا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۴، تهران.
۸. دو سرسو (۱۳۶۴)، سقوط شاه سلطان حسین، ترجمه ولی الله شادان، شرکت کتاب سرا، تهران.
۹. سیوری، راجر (۱۳۷۲)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران.
۱۰. شاردن، جان (۱۳۷۴)، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، انتشارات توس، ج ۴ و ۵، تهران.
۱۱. شاردن، ژان (۱۳۷۹)، سفرنامه شاردن، ترجمه حسین عریضی، نشر گل‌ها، اصفهان.
۱۲. صفا، ذبیح الله (۲۵۳۶ شاهنشاهی)، خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران تا پایان عهد صفوی، امیرکبیر، چ ۲، تهران.
۱۳. فلور، ویلم (۱۳۶۵)، برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس، تهران.
۱۴. قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۲)، تأملی بر عقب ماندگی ما، انتشارات اختران، تهران.
۱۵. قانع عزآبادی، احمدعلی (۱۳۷۹)، علل انحطاط تمدن‌ها از دیدگاه قرآن کریم، سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران.
۱۶. قرآن، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات دارالثقلین، ۱۳۸۱، چ ۴، قم.
۱۷. کروسینسکی (۱۳۶۳)، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، تصحیح مریم احمدی، انتشارات توس، تهران.
۱۸. کمپفر، انگلبرت (۱۳۵۰)، در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران.
۱۹. لاکه‌هارت، لارنس (۱۳۸۳)، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳، تهران.

۲۰. لاکهارت، لارنس (۱۳۴۴)، سقوط اصفهان (گزارش‌های پطرس دی سرکیس گیلاننتز)، ترجمه محمد مهریار، کتابفروشی شهریار، اصفهان.
۲۱. مترجمان (۱۳۶۰)، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات فراهانی، ج ۱۲، تهران.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۲)، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چ ۲۱، ج ۱۵، تهران.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷)، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چ ۵۵، ج ۲۸، تهران.
۲۴. میرزاسمیعا، محمدسمیع (۱۳۷۸)، تذکره الملوک، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات امیر کبیر، چ ۳، تهران.